

بررسی و نقد ادله روایی بحرانی بر کفر فقهی مخالف

محمد انصاری*

مهدی فرمانیان**

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۳۰]

چکیده

پدیده تکفیر را ابتدا گروهی تندرو به نام خوارج ایجاد کردند که آثار مخربی در جامعه بر جای نهاد. بعدها و در طول تاریخ، پیروان افراطی هر کدام از فریقین، یکدیگر را به کفر متهم کردند. در این میان یوسف بحرانی (متوفای ۱۱۸۶ ه.ق.) نیز به کفر فقهی مخالف اعتقاد دارد. وی برای اثبات مدعای خویش به ادله متعددی تمسک کرده است. یکی از این ادله، تأکید بر روایاتی است که بر اساس نظر وی بر کفر فقهی مخالف دلالت دارد. در این پژوهش کوشیده‌ایم با مطالعات کتابخانه‌ای و با روش توصیفی-تحلیلی، روایات مد نظر بحرانی را مطرح کنیم و به آنها پاسخ مستدل دهیم. با بررسی‌های به عمل آمده به نظر می‌رسد هیچ کدام از روایاتی که بحرانی به آن استناد کرده است، دلالت بر کفر فقهی یا نجاست مخالف نمی‌کند؛ و هرچند برخی از علما با تحلیل این روایات، کفر کلامی مخالف را استنباط کرده‌اند، بیشتر ایشان طهارت مخالف را برداشت می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: کفر، نجاست، مخالف مذهبی، صاحب حدائق، اهل سنت، ادله روایی.

* دانش‌آموخته دکتری شیعه‌شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول) ansarimohamad1@yahoo.com

** دانشیار گروه مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب m.farmanian@chmail.com

مقدمه

یوسف بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ ه.ق.) از علمای بحرین در قرن دوازدهم و از فقها و محدثان امامی مذهب و معروف به محدث بحرانی است که به دلیل توجه ویژه به حدیث، به اخباری‌گری اشتهار پیدا کرده است. با این همه، گویا در اواخر عمر از پی مناظراتی که با وحید بهبهانی داشته، از رویه اخباری خویش کاسته است. کتاب *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة* که در ۲۵ جلد به چاپ رسیده، مشتمل بر تحلیل وی از مباحث فقهی است. به همین دلیل یوسف بحرانی، علاوه بر اینکه به محدث بحرانی مشهور است، به صاحب *حدائق* نیز شهرت یافته است. در جلد پنجم این کتاب، وی دیدگاه‌های خویش در باب مخالف^۱ را ذیل عنوان «حکم مخالفان» مطرح کرده است. به عقیده او، آنچه بین علمای متأخر مشهور است، مسلمان بودن مخالفان و طهارت آنان است. علمای متأخر نجاست و کفر را فقط مخصوص شخص ناصبی دانسته‌اند؛ اما علمای متقدم، مخالفان را نیز کافر و نجس می‌دانند.

با توجه به صبغه اخباری محدث بحرانی، بیشترین تلاش او برای اثبات مدعای خویش وقف تأکید بر روایات است. وی دلایل مختلفی را از روایات مطرح می‌کند که دال بر کافر و نجس بودن مخالف است و برای تقویت این نظر، از آرای علمای متقدم نیز کمک می‌گیرد.

تلاش محدث بحرانی استفاده از روایات و همچنین آرای علمایی است که هم‌داستان با او مخالف را کافر دانسته‌اند. به این ترتیب وی در پی اثبات آن است که مخالف، ناصبی است و از طرفی همه علمای امامیه نیز قائل به نجاست ناصبی هستند؛ پس مخالف، کافر و نجس است. البته او مخالف مستضعف را هم‌داستان با علمای دیگر کافر نمی‌خواند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۵/۵ و ۱۷۷).

بحرانی برای اثبات مدعای خود، یعنی نجاست مخالف، به چند روایت تمسک می‌کند که در این مقاله از حیث محتوایی بررسی خواهند شد. باید توجه کرد که وی در این روایات از کلمه «کافر» استفاده کرده و مخالف را کافر دانسته است و بدین‌سان حکم نجاست را برای او ثابت می‌کند.

در اینجا قبل از پرداختن به ادله محدث بحرانی و تحلیل و بررسی آنها، بعضی از مباحث مقدماتی و مفهوم‌شناسی برخی از اصطلاحات بحث را به اختصار توضیح می‌دهیم.

۱. معنای کفر

«کفر» واژه‌ای عربی از ماده (کفر) و به معنای پوشاندن شیء یا پوشاندن حقیقتی است؛ و «کافر» که اسم فاعل «کفر» است به کسی اطلاق می‌شود که بر حقیقتی سرپوش بگذارد (راغب اصفهانی، ۱۴۲۶: ۷۱۴). بین متکلمان در باب تعریف اصطلاحی کفر و کافر اختلافاتی وجود دارد.

علما کفر را به دو نوع فقهی و کلامی تقسیم کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۰/۶). آنها گاه کفر را در مقابل ایمان قرار می‌دهند که به آن کفر کلامی یا ایمانی می‌گویند (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۲۳/۵)؛ و گاه در مقابل اسلام در نظر می‌گیرند و نام آن را کفر فقهی یا اسلامی می‌گذارند. این تقسیم‌بندی به رابطه بین اسلام و ایمان، که همان عموم و خصوص مطلق است، برمی‌گردد. زیرا اسلام اعم از ایمان است و کفر در مقابل هر کدام از این دو، کاربرد خاصی دارد. بنابراین، علما کفر در مقابل اسلام را کفر اسلامی یا فقهی نامیده‌اند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۴۳۲/۳).

این عده از علما معتقدند طبق تعریف اسلام هر کس شهادتین را اظهار، و به وحدانیت خدای یگانه و نبوت نبی مکرم (ص) اقرار کند، مسلمان است و رعایت احکام اسلامی بر او بار می‌شود و اگر چنین نکند کافر و نجس خواهد بود. در نتیجه با او همانند کفار رفتار خواهد شد؛ یعنی نمی‌توان با او معامله کرد، ارث به وی نمی‌رسد، ازدواج با وی حرام است، از ذبیحه‌اش نمی‌توان تناول کرد، زکات به وی تعلق نمی‌گیرد، غیبتش جایز خواهد بود، بر مرده او نباید نماز خواند و میت او را نباید در قبرستان مسلمانان دفن کرد (همان).

علت اینکه علما کافر را نجس می‌دانند آن است که در مباحث فقهی، کافر را جزء نجاسات برشمرده‌اند و علی‌رغم اینکه در مصداق و مفهوم کافر اختلاف نظر دارند، در این موضوع هم‌نظرند که غیرمسلمان را کافر بخوانند.

۲. مخالف مذهبی

به کسی که با چیزی یا عقیده‌ای مخالفت بورزد، مخالف می‌گویند. در این مقاله واژه «مذهب»، یعنی طریقه‌ای خاص در فهم عقاید، مضاف‌الیه کلمه «مخالف» قرار گرفته است. منظور از این طریقه خاص، مذهب امامیه است. بنابراین، «مخالف مذهبی»

در اینجا به گروهی اطلاق می‌شود که در عقیده یا عقایدی خاص با امامیه مخالف باشند. لذا اهل سنت، به دلیل آنکه بر سر مسئله امامت با امامیه اختلاف نظر دارند، «مخالف مذهبی» به شمار آمده‌اند.

ادله روایی بحرانی

به دلیل آنکه مهم‌ترین مستندات و ادله بحرانی را شماری از روایات فراهم کرده است، ابتدا آن روایات را نقل، و سپس آنها را بررسی و نقد می‌کنیم:

۱. بررسی و نقد روایت اول

امام باقر (ع) فرموده‌اند: «ان الله عز و جل نصب علیاً (علیه السلام) علماً بینة و بین خلقه فمن عرفه کان مؤمناً و من انکره کان کافراً و من جهله کان ضالاً» (کلینی، ۱۳۶۲: ۴۳۷/۱).^۲ بحرانی از این روایت، کفر فقهی مخالف را برداشت کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵ و ۱۸۱)؛ حال آنکه در این روایت، سخن از کفر منکران عالم و آگاه ولایت است، نه همه منکران ولایت.

از جمله «من جهله کان ضالاً» می‌توان فهمید که مراد از انکار ولایت، انکار از سر علم و آگاهی است؛ زیرا مراد از جهل به امام، حتی اگر وی را به نام و نسب بشناسند، جهل به مقام امامت او است. پس هر کس به ولایت جاهل باشد، گمراه است؛ زیرا علی‌رغم یقین به منصوص بودن امامت و با وجود علم به مقام و جایگاه امام، باز هم او را انکار می‌کند.

علاوه بر این، جمله «و من انکره کان کافراً» فقط شامل منکر عالم می‌شود؛ چون در آن دلالتی بر منکر جاهل وجود ندارد و صرفاً در جمله پایانی حدیث است که در آن از جاهل سخن گفته می‌شود. بنابراین، کسی که جایگاه امام را بشناسد مؤمن، و کسی که از سر جهل انکار کند گمراه، و کسی که از سر علم انکار کند، کافر است. این روایت، صرفاً کفر منکر عالم را ثابت می‌کند؛ زیرا بدیهی است که انکاری که همراه علم و یقین باشد، مستلزم انکار پیامبر (ص) است. با این همه، بحرانی مدعایی دیگر دارد و بر آن است که همه مخالفان کافرنند؛ حال آنکه بسیاری از آنان، نه از سر علم و یقین، بلکه به دلیل جهل و شبهه است که منکر امامت‌اند.

نکته دیگر اینکه انکار بر سه قسم است: ۱. انکار همراه با علم؛ ۲. انکار همراه با شک؛ ۳. انکار همراه با جهل؛

انکاری که با شک همراه باشد، محقق نمی‌شود؛ مگر آنکه بگوییم شخص، اگر با پدیده مشکوکی در دنیای خارج مواجه شد، آن را انکار خواهد کرد. زیرا ممکن نیست شک با انکار همراه شود؛ چراکه شک، پدیده‌ای دووجهی است؛ یعنی هم احتمال صحت و هم احتمال بطلان می‌توان داد. پس چگونه می‌توانیم چیزی را انکار کنیم که احتمال می‌دهیم درست باشد؟!

انکار همراه با جهل، هرچند آن را انکار بخوانیم، در واقع انکار نیست؛ بلکه جهل محض است.

در روایت یادشده، انکار همراه با علم و انکار همراه با جهل مد نظر است. منکر نوع اول، یعنی منکر عالم، کافر است و منکر نوع دوم، یعنی منکر شاک، اصلاً وجود ندارد و منکر نوع سوم، یعنی منکری که جهل مرکب داشته باشد، گمراه خوانده می‌شود.

انکار همراه با جهل نیز، خود، بر دو قسم است:

گاه این انکار، نافی تصدیق اجمالی اقوال پیامبر (ص) نیست. مثلاً اینکه فقیهی، در حالی که از دیدگاه مخالفان فتوای خود آگاه نیست، فتوایی بدهد؛ اما چنانچه عقیده مخالفان را دانست و درستی آن را تصدیق کرد، به خطای فتوای خود اعتراف کند.

گاهی هم این انکار با تصدیق اجمالی گفتار پیامبر (ص) منافات دارد؛ مثلاً منکر، حتی پس از وقوف به نادرستی عقیده خود، باز هم بر آن اصرار می‌ورزد. مانند کسی که می‌گوید: «من چنین دیدگاهی را نمی‌پذیرم؛ حتی اگر حقیقت، همین باشد». چنین انکاری با تصدیق اجمالی منافات خواهد داشت و به نوع اول انکار، یعنی انکار همراه با علم برمی‌گردد. بنابراین، روایت بر انکار ولایت همراه با علم دلالت دارد و آن که کافر خوانده می‌شود، منکر عالم است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۴-۲۳۶).

نکته دیگر اینکه در این روایت، مؤمن مقابل کافر است. بنابراین، سخن از کفر کلامی است؛ چراکه اگر کفر مد نظر امام، فقهی می‌بود، از کلمه «مسلماً» به جای «مؤمناً» استفاده می‌شد.

بنابراین، استناد و تمسک بحرانی به این روایت برای اثبات کفر فقهی مخالف، پذیرفتنی نیست.

۲. بررسی و نقد روایت دوم

امام کاظم (ع) فرموده‌اند: «ان علیاً (ع) باب من أبواب الجنة فمن دخل بابه كان مؤمناً و من خرج من بابه كان كافراً و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطبقة الذين لله عز و جل فيهم المشيئة» (کلینی، ۱۳۶۲: ۳۸۹/۲).^۳ بحرانی معتقد است مراد از جمله «فمن دخل بابه كان مؤمناً» کسی است که ولایت و وصایت حضرت را پذیرفته باشد. چنین کسی مؤمن واقعی است. به عقیده بحرانی، منظور از جمله «من خرج من بابه كان كافراً» نیز کسی است که ولایت را با علم و یقین انکار کرده باشد. چنین کسی کافر است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵ و ۱۸۱). جمله «من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطبقة الذين لله عز و جل فيهم المشيئة» به شخصی اشاره دارد که یا از حیث عقلی کم‌توان است یا از اسباب علم‌اندوزی بی‌بهره بوده است و چنانچه اسباب فراهم می‌بود به علم و یقین می‌رسید. چنین کسی «مستضعف» خوانده می‌شود. مستضعف در زمره کسانی است که کارشان به خدای متعال سپرده شده و خود او درباره آنها تصمیم می‌گیرد (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۶).

البته بحرانی نیز مخالف مستضعف را نه‌تنها کافر فقهی نمی‌داند، بلکه طاهر محسوب می‌کند: «آنچه از اخبار مستفیض به دست می‌آید، کفر و دشمنی و نجاست مخالف غیرمستضعف است» (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵).^۴

بدین‌سان، بحرانی مستضعف را هم از کفر مخالف به صورت مطلق و هم از کفر فقهی و حربی استثنا می‌کند. وی معتقد است مخالف مستضعف، کافر نیست. جالب توجه اینکه بحرانی از روایت یادشده برای اثبات کفر مخالفان بهره می‌برد و مخالف مستضعف را نیز استثنا می‌کند: «و اما الأخبار الدلالة على كفر المخالفين عدا المستضعفين فمنها: ... و روی فيه عن أبي إبراهيم (ع) قال: «ان علیاً (ع) باب من أبواب الجنة فمن دخل بابه كان مؤمناً و من خرج من بابه كان كافراً و من لم يدخل فيه و لم يخرج منه كان في الطبقة الذين لله عز و جل فيهم المشيئة» (همان: ۱۸۱-۱۸۲). نقد دیگر اینکه در روایت یادشده، سخن از کفر کلامی مخالف است؛ به همین دلیل از کلمه «مؤمناً» استفاده کرده و آن را در مقابل «کافراً» قرار داده است؛ در حالی که اگر این روایت از کفر فقهی سخن می‌گفت، باید از کلمه «مسلماً» استفاده می‌کرد. بنابراین، روایت یادشده نه‌تنها دلالت بر کفر فقهی مخالف نمی‌کند، بلکه مبین کافرنبودن مخالف مستضعف است.

۳. بررسی و نقد روایت سوم

از امام صادق (ع) نقل است: «من عرفنا کان مؤمناً و من أنکرنا کان کافراً و من لم یعرفنا و لم ینکرنا کان ضالاً حتی یرجع الی الہدی الذی افترضہ اللہ علیہ من طاعتنا الواجبة فان مات علی ضلالته یفعل اللہ به ما یشاء» (کلینی، ۱۳۶۲: ۱/۱۸۷).^۵ بحرانی از جمله «من انکرنا کان کافراً»، کفر فقهی مخالف را استنباط کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۵/۱۷۷ و ۱۸۲). اما باید توجه داشت که از جمله «یفعل اللہ به ما یشاء» چنین استنباط می‌شود که ممکن است خداوند زمینه مغفرت و هدایت شخص گمراه را ایجاد کند. مفهوم جمله «من لم یعرفنا و لم ینکرنا» نیز دلالت بر سکوت درباره ولایت دارد؛ مانند کسی که هنگام شنیدن سخنی درباره ولایت می‌گوید: ما به این سخنان چه کار داریم؛ بحث و گفت‌وگو در این باره را رها کنید؛ خواه حق باشد یا باطل. اما این روایت دلالتی بر مدعای مطلوب ندارد، بلکه تصریح دارد که صرف نپذیرفتن ولایت، موجب کفر نیست بلکه موجب گمراهی خواهد بود (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۶-۲۳۷). دیگر آنکه همانند روایات گذشته، کلمه «مؤمناً» در مقابل «کافراً» استفاده شده است که بر کفر کلامی مخالف دلالت می‌کند. بنابراین، از این روایت نیز برای اثبات کفر فقهی مخالف نمی‌توان استفاده کرد.

۴. بررسی و نقد روایت چهارم

امام باقر (ع) فرموده است: «ان اللہ تعالی جعل علیاً (ع) علماً بینہ و بین خلقہ لیس بینہم و بینہ علم غیرہ فمن تبعہ کان مؤمناً و من جحدہ کان کافراً و من شک فیہ کان مشرکاً» (صدوق، ۱۴۰۶: ۲۰۹).^۶ بحرانی از جمله «من جحدہ کان کافراً»، کفر فقهی مخالف را برداشت کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۵/۱۷۷ و ۱۸۲). در صورتی که مراد حضرت از «و من جحدہ کان کافراً» این است که انکار شخص از سر علم و یقین، موجب کفر خواهد شد؛ چراکه بلافاصله جمله «و من شک فیہ کان مشرکاً» را آورده و به مشرک‌بودن شخص شک‌کننده تصریح کرده است. این مطلب، بین این روایت و روایات سابق تعارض ایجاد می‌کند؛ زیرا این روایت مبنی بر ضال‌بودن و مشرک‌نبودن شخصی است که به امام معرفت پیدا نکرده است و منکر نمی‌شود (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۷). برای رفع تعارض می‌توان این دو روایت را به یکی از دو شکل زیر مطرح کرد:

الف. جمله «من لم یعرفنا و لم ینکرنا» را می‌توان مطلق در نظر گرفت تا شامل شخص شک‌کننده و دیگران هم بشود. در این صورت، جمله «و من شک فیہ کان مشرکاً» صرفاً مختص شخص شک‌کننده خواهد بود. نتیجه این اطلاق و تقيید، چنین خواهد شد: گمراهی و کافر نبودن، مخصوص کسانی است که به امامان معرفت پیدا نکرده‌اند و در این باره شکی هم ندارند تا نیاز به تحقیق داشته باشند. یعنی این دسته از افراد، امام را نمی‌شناسند و در جهل خود، تردید هم نمی‌کنند و حتی احتمال پرسش و شبهه‌ای هم در این باب در ذهنشان ایجاد نشده است تا به دنبال کشف حقیقت بروند. پس ایشان گمراه‌اند و کافر نامیده نمی‌شوند. زیرا اگر در این باره احتمالی می‌دادند و بدین‌سان زمینه‌ای برای تفکر و پرسش ایجاد می‌شد و باز هم به این احتمال توجهی نمی‌کردند و تفحصی انجام نمی‌دادند و بر شک خود باقی می‌ماندند، آنگاه مشرک می‌بودند؛ چنان‌که گویی ایشان نمی‌خواهند پیامبر (ص) را بپذیرند و تصدیق اجمالی کنند. زیرا هر گاه شخصی شاک احتمال بدهد که فلان چیز تکلیفی اعتقادی است، به صرف همین احتمال تحقیق راجع به آن چیز بر او واجب می‌شود. اما چنانچه به شک خود توجه نکند و به دنبال حقیقت نرود، در حالی که آن موضوع در عالم خارج حقیقت داشته باشد، مثل آن است که آن حقیقت را نپذیرفته و نمی‌خواهد بپذیرد.

این مطلب خدشه‌پذیر است؛ چون باید توجه کرد که شخص شاک در این نوع مسائل، یعنی مسائل اعتقادی، نمی‌تواند برای رفع حیرت همانند مسائل تکلیفی به اصول عملی همچون برائت و استصحاب تمسک کند. پس با پیش‌آمدن کوچک‌ترین احتمال و شک، تفحص و تحقیق واجب می‌شود. مثلاً معجزه نشان‌دهنده صدق نبوت است، مردم باید صحت و سقم آن را بدانند تا نبوت آن پیامبر را تصدیق یا تکذیب کنند. چنانچه شخصی درباره آن معجزه تفحص نکرد و آن را نادیده گرفت، در حالی که واقعاً آن شخص صاحب معجزه، پیامبری از جانب خدا بوده باشد، به حقیقت نرسیده و کافر شمرده می‌شود.

ضمناً نمی‌توان اشکال کرد که چون دفع ضرر احتمالی واجب است، تحقیق و تفحص نیز واجب می‌شود؛ چون احتمال ضرری وجود ندارد تا دفع آن واجب باشد و فرض مسئله نیز، خود، بر این است که اصلاً از بین رفتن احتمال امکان ندارد؛ یعنی ذهن انسان همواره با احتمالات اعتقادی و فکری‌ای روبه‌رو است که منشأ عقلی دارد و

نمی‌توان گفت به دلیل وجود احتمالی در ذهن، فحوص واجب می‌شود. این قاعده بر تمام اعتقادات، حتی بر مهم‌ترین موضوع اعتقادی یعنی «مبدأ وجود» نیز حاکم است. اگر مسلمانی از چگونگی آغاز خلقت، پرسش‌هایی در ذهن داشته باشد و برای رفع این شک و شبهه به دنبال جست‌وجوی ادله و شواهد لازم نرود و از همین‌رو به خدا ایمان نیاورد، به صرف اینکه پاسخ پرسش‌های خود را نیافته است مستحق عذاب نخواهد بود؛ چراکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبَيَّنَ لِرَسُولٍ» (اسراء: ۱۵).^۷ زیرا وقتی پرسش‌هایی در ذهن بشر به وجود می‌آید، بر نبی است که به آنان پاسخ دهد و بندگان را به سعادت راهنمایی کند. در این صورت، شخصی که با وجود ابعاث رسل باز هم انکار کند، مستحق عذاب خواهد بود.

ب. مراد از اینکه شک در ولایت حضرت علی (ع) موجب کفر می‌شود، آن شکی است که با شک در نبوت ملازمت داشته باشد؛ یعنی آن شکی که به صداقت پیامبر در نبوت منجر شود. مثلاً شخص شاکی احتمال دهد که پیامبر (ص) امام علی (ع) را از باب اینکه داماد و خویشاوند او است، به جانشینی خویش و به عنوان امام برگزیده است؛ یعنی نبی مکرم اسلام (ص)، حضرت علی (ع) را العیاذ باللّه از روی هوای نفس به منزله وصی خویش انتخاب کرده است. در این صورت، اشکال و شک به نبوت پیامبر برمی‌گردد؛ چنان‌که نعمان بن حارث فهری به نبوت نبی شک کرد و همین شک باعث کشته‌شدنش شد: هنگام نصب حضرت علی (ع) در روز غدیر خم، آنجا که پیامبر (ص) فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»، نعمان جلو آمد و از آن حضرت پرسید که این انتخاب از سوی خود ایشان بوده یا به دستور خداوند؛ سپس گفت: اگر به دستور خدا است، از آسمان سنگ بباراند. در همان لحظه از آسمان سنگ آمد و نعمان بن حارث کشته شد (طبرسی، ۱۴۱۵: ۱۱۹/۱۰). پس چنین شکی که مستلزم شک در نبوت و بلکه شک در توحید باشد موجب کفر است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۷-۲۳۹).

۵. بررسی و نقد روایت پنجم

امام صادق (ع) فرموده‌اند: «ان علیاً (ع) باب هدی من عرفه کان مؤمناً و من خالفه کان کافراً و من أنکره دخل النار» (برقی، ۱۳۷۰: ۸۹/۱).^۸ اینکه مخالفت با باب هدایت، یعنی حضرت علی (ع) در این روایت کفر به شمار آمده، موجب شده است بحرانی از

آن، کفر فقهی مخالف را برداشت کند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵ و ۱۸۲). اما برخلاف روایات پیشین، انکاری که در این روایت مطرح است چه‌بسا شامل انکار از سر جهل نیز باشد؛ زیرا در آن روایات به جهل و گمراه‌بودن منکر تصریح شده بود اما در این روایت سخنی از جهل به میان نیامده تا بگوییم انکار، به معنای انکار از سر علم و یقین است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۹).

۶. بررسی و نقد روایت ششم

امام باقر (ع) فرموده است: «ان العلم الذی وضعه رسول الله (ص) عند علی (ع) من عرفه کان مؤمناً و من جحدته کان کافراً» (حرّ عاملی، بی تا: ۳۴۵/۲۸).^۹

۷. بررسی و نقد روایت هفتم

صدوق در کتاب‌های التوحید و اکمال‌الدین و اتمام‌النعمة، از امام صادق (ع) آورده است: «الامام علم بین الله عز و جل و بین خلقه من عرفه کان مؤمناً و من أنکره کان کافراً» (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۱۲/۲).^{۱۰} بحرانی کوشیده است با این دو روایت نیز کفر فقهی مخالف را اثبات کند (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵ و ۱۸۲). برخلاف روایات پیشین، باید گفت انکاری که در این دو روایت مطرح است چه‌بسا شامل انکار از سر جهل نیز باشد؛ زیرا در آن روایات به جهل و گمراه‌بودن منکر تصریح شده بود اما در این دو روایت سخنی از جهل به میان نیامده تا بگوییم انکار، به معنای انکار از سر علم و یقین است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۴۰). ضمن اینکه در این دو روایت نیز، در مقابل واژه «کافراً»، از «مؤمناً» استفاده شده که دلالت بر کفر کلامی دارد.

۸. بررسی و نقد روایت هشتم

صدوق در کتاب امالی حدیثی آورده که آن را به پیامبر اکرم (ص) اسناد داده است؛ هنگامی که ایشان به حذیفه یمانی فرمودند: «یا حذیفه ان حجة الله علیکم بعدی علی بن ابی طالب علیه السلام، الکفر به کفر بالله سبحانه، والشک به شک بالله سبحانه، والشک فی شک فی الله سبحانه، والاحاد فیہ الاحاد فی الله سبحانه والانکار له انکار لله سبحانه والایمان به ایمان بالله تعالی، لانه اخو رسول الله صلی الله علیه و آله و وصیه و

امام اُمّته و مولا هم و هو حبل الله المتین و عروة الوثقی اَلتی لا انفصام لها» (صدوق، ۱۴۱۷: ۲۶۴).^{۱۱} بحرانی جملات این روایت، همچون «الکفر به کفر بالله» و ... را با کفر فقهی مخالف مطابق دانسته است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵ و ۱۸۲-۱۸۳). در دلالت این روایت می‌توان خدشه کرد؛ زیرا مطابق ظاهر کلام پیامبر، مراد از کفر به امام علی (ع) همان کفر همراه با علم است. چون خداوند او را پرچم و حجت قرار داده است و شک همراه با علم درباره او، مطابق نص پیامبر (ص)، شک در خداوند است؛ زیرا چنین شکی متوجه صحت نص مد نظر گوینده است. در نتیجه، گویی شاک، به کلام خداوند شک کرده است و بر همین اساس، روایت یادشده دلالت ظاهری بر مقصود مد نظر بحرانی مبنی بر کفر مخالفان ندارد (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۳۹).

۹. بررسی و نقد روایت نهم

در کتاب کافی روایتی آمده است که سند آن به صحّاف می‌رسد؛ روزی از امام صادق (ع) درباره آیه «منکم کافر و منکم مؤمن» (تغابن: ۲) پرسیدم؛ ایشان فرمودند: «عرف الله تعالی ایمانهم بموالاتنا و کفرهم بها یوم أخذ علیهم الميثاق و هم ذرّ فی صلب آدم» (کلینی، ۱۳۶۲: ۴۲۶/۱).^{۱۲} بحرانی کفر ذکرشده در این روایت را بر کفر فقهی مخالف حمل کرده است (بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۷/۵ و ۱۸۳). در صورتی که در این روایت، امام صادق (ع) از کلمه «ایمان» در کنار «کفر» استفاده کرده و این، حاکی از کفر کلامی است؛ چراکه اگر مراد امام کفر فقهی می‌بود، واژه «اسلام» را به کار می‌برد.

جمع‌بندی

بحرانی کفر یادشده در این احادیث را، با این دلیل که در آنها گاه با واژه «انکار» و گاهی «جحد» از مخالف سخن گفته شده، دال بر کفر فقهی مخالفان دانسته است؛ چون انکار و جحد آنان سبب خروجشان از اسلام شده است و احکام کفر بر آنها منطبق می‌شود. پس مخالفت ایشان از سر عناد است؛ چون حقیقت را در عین وجود، انکار کرده‌اند. بنا بر تصریح علمای لغت، واژه‌های «جحد» و «انکار» در جایی به کار می‌رود که در اثبات حقیقت چیزی ادله و براهین وجود داشته باشد، اما طرف مقابل نپذیرد (همان: ۱۸۴/۵). اما در پاسخ به بحرانی باید گفت ممکن نیست منظور از کفر در اخبار

یادشده، کفر در مقابل اسلام باشد؛ چون شهرت و بلکه اجماعی که در طهارت مخالف بین علما هست، مانع از حمل لفظ «کافر» بر کفر فقهی خواهد شد (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۰/۶). بنابراین، دلیلی بر ترتب نجاست ظاهری بر این نوع از کفر نیست؛ دلیل نجاست کفار، یا اخباری است که بر نجاست فرقه‌هایی همچون یهود، نصارا و ... دلالت می‌کند یا اجماعی که حاکی از نجاست کافر باشد (اراکي، ۱۴۱۳: ۵۱۸/۱). با این همه، اجماعی در خصوص نجاست مخالف وجود ندارد و روایات نیز بر نجاست مخالف دلالت نمی‌کند. مثلاً اخبار فراوانی در دست است دال بر حلیت پوست و گوشت حیوان ذبح‌شده (حر عاملی، بی‌تا: ۲۹۴/۱۶) در بازار مسلمانان (همان: ۱۰۷۲/۲)؛ حیوانی که یا در سرزمین اسلامی بوده یا ذبح‌کننده اظهار اسلام کرده است (همان: ۲۹۲/۱۶). این روایات ثابت می‌کند که عنوان «مسلمان» بر مخالف صدق می‌کند؛ چون آنها همانند دیگر مسلمانان با شیعیان معاشرت و اختلاط داشته‌اند و بدون اینکه حکم نجاست بر آن بار کنند، از ذبیحه همدیگر تناول می‌کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۲۳/۵). ضمن آنکه تلازمی هم بین کفر و نجاست نیست: در هیچ جایی از روایات مذکور دیده نشده که اگر کسی را کافر دانستند، حکم به نجاست وی دهند (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۷: ۲/ ۲۰۱-۲۰۰).

با این تفصیل، اگر قائل به طهارت مخالف نشویم، کفر در روایات یادشده را کفر کلامی تلقی خواهیم کرد (حکیم، ۱۴۱۶: ۳۹۴/۱)؛ البته اگر قائل به مسلمان بودن مخالف شویم، دلیل بر این نیست که آنها هیچ مشکلی ندارند. طبق نظر برخی از علمای امامیه، کفر به دو نوع دنیوی و اخروی نیز تقسیم می‌شود (نجفی، ۱۴۰۴: ۶۰/۶)؛ بنابراین و با توجه به سیاق روایات یادشده، اگر آنها را کافر بدانیم، کفرشان از نوع اخروی خواهد بود.

با تأمل در این اخبار، به قطع درمی‌یابیم که ائمه (ع) می‌خواستند با سخنان خویش چنین وهم و خیالی را از بین ببرند که مخالفان مذهبی، با گفتن شهادتین، در این دنیا در سلک مسلمانان قرار می‌گیرند؛ اما به دلیل خطایی که در خصوص امامت حضرت علی (ع) مرتکب شده‌اند، در آخرت همانند کافران با آنها رفتار خواهد شد و از اجر اخروی محروم می‌شوند (خویی، ۱۴۱۸: ۸۴/۲).

بحرانی به این نظر که مخالف، در ظاهر مسلمان ولی در حقیقت کافر است و در آخرت کافر به شمار می‌آید اشکالی وارد کرده و می‌گوید: دلیلی بر این ادعا نداریم؛

مگر اینکه آن را درباره منافقان صدر اسلام صادق بدانیم و از کفر، معنایی مراد کنیم که در زمان مطرح شدن این واژه استعمال می شده و کفری را در نظر داشته باشیم که با اسلام مبیانت داشته باشد. احکام چنین کفری متفاوت خواهد بود؛ چراکه این، همان معنای حقیقی کفر است (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۲۴۱). اما انصاف این است که بگوییم این ایراد بحرانی وارد نیست؛ زیرا هیچ راهی نداریم مگر اینکه این اخبار را جمع کنیم؛ چراکه برخی روایات از کفر مخالفان سخن می گوید و برخی دیگر بر مسلمان بودن به شرط پذیرش شهادتین تصریح دارد. نقدی اساسی که می توان به بحرانی وارد کرد این است که اصلاً سخنی از روایاتی به میان نیاورده که در آنها به مسلمان شدن به شرط اظهار شهادتین اشاره شده است. در حالی که این روایات تصریح می کنند که ولایت، شرط ایمان است نه شرط اسلام و نیز معیار و ملاک مسلمان بودن، شهادت به توحید و نبوت است (همان: ۲۴۱-۲۴۲).

البته شاید بتوان کفر یادشده در این روایات را بر مراتب کفر حمل کرد؛ چراکه اسلام، ایمان، کفر و شرک در کتاب و سنت در معانی و مراتب مختلفی به کار رفته است. این مطلب را می توان از آیات قرآن دریافت؛ مثلاً از آیات شریفه «قالت الأعراب أمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الأيمان في قلوبكم» (حجرات: ۱۴) و «فمن أسلم فأولئك تحروا رشداً» (جن: ۱۴) و «ان الدين عند الله الاسلام» (آل عمران: ۱۹) و «فان أسلموا فقد اهتدوا» (همان: ۲۰) و «فمن یرد الله ان یرده یشرح صدره للإسلام» (انعام: ۱۲۵). همچنین از روایتی که می گوید: «اسلام، به قول و فعل است و این مطلبی است که مردم تمام فرق بدان معتقدند» (کلینی، ۱۳۶۲: ۲۶/۲)؛ در روایت دیگری آمده است: «اسلام یعنی شهادت به یگانگی خداوند و پذیرش رسالت پیامبر (ص)» (همان: ۲۵)؛ و در نقل دیگری آمده است: «خداوند برای اسلام عرصه و جایگاهی واسع، نور، حفاظ و یاور قرار داد» (همان: ۴۶)؛ و در نقل چهارمی آمده است: «اسلام عریان است و لباس آن حیا است و زینت آن وفاداری و مروت، و بزرگواری آن عمل صالح، و برتری آن تقوا است و هر چیزی اساسی دارد و دوستی ما اهل بیت، اساس اسلام است» (همان: ۴۶)؛ و در روایت دیگر، علی (ع) فرموده اند: «اسلام را به گونه ای معرفی خواهم کرد که پیش از این کسی معرفی نکرده است و پس از آن معرفی نخواهد کرد: اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین و یقین همان تصدیق و پذیرش است و پذیرش همان

اقرار و اقرار یعنی عمل کردن و عمل یعنی کاری را به بهترین نحو انجام دادن» (همان: ۴۵). بنابراین، اسلام و ایمان مراتبی دارند و به موازات هر مرتبه از مراتب اسلام و ایمان، مراتبی برای شرک و کفر وجود دارد. کلینی در *اصول کافی* ابوابی با نام‌های «وجوه الکفر»، «وجوه الشرک» و «ادنی الکفر والشرک» گنجانده و برای کفر و شرک مراتبی اعلام کرده است.

بدین‌منظور کفر و شرک بر چنین کسانی اطلاق شده است: بر غیر امامی (همان: ۴۰۱) و نیز بر کسی که کفران نعمت کند (همان: ۳۸۹) و نیز بر کسی که به دستورهای خداوند عمل نکند (همان) و نیز بر تارک نماز از سر سهو و انکار (حر عاملی، بی‌تا: ۴۱/۴) و همچنین بر کسی که تکلیفی به گردن داشته اما آن را انجام نداده است (کلینی، ۱۳۶۲: ۲/۳۸۴) و نیز بر کسی که بر حضرت علی (ع) عصیان کرده (همان: ۱/۴۳۷) و بر زناکار و شراب‌خوار (همان: ۵/۱۲۳) و هر کس که رأیی را بدعت گذارد؛ چه به واسطه آن محبوب و چه مبعوض شود (همان: ۲/۳۹۷) و همچنین بر کسی که به سخن یاوه‌گویی که از زبان شیطان سخن می‌گوید گوش کند (همان: ۶/۴۳۴) و نیز بر ریاکاری که در روایات، لفظ «مشرک» درباره او استفاده شده است (همان: ۱/۴۳۷)؛ زیرا هر که غیر از خداوند در دلش باشد مشرک است (همان: ۲/۲۹۵). در روایات، تمامی اینها از مصادیق کفر و شرک دانسته شده است؛ اینکه کدام کفر مد نظر باشد، به وجوه و مراتب آن برمی‌گردد. با این اوصاف، آیا بحرانی می‌تواند بگوید هر کس که در این روایات لفظ «مشرک» یا «کافر» برای او به کار رفته، نجس است؟! آیا به این نکته توجه نکرده که در هیچ کدام از این روایاتی که به آنها تمسک کرده است، سخنی نیست از اینکه هر کس حضرت علی (ع) را بشناسد مسلمان و هر کس وی را نشناسد کافر است؛ بلکه در تمام آن روایات، لفظ «مؤمن» و «کافر» به کار رفته و لفظ «کافر» در برابر «مسلم» فرق می‌کند با «کافر» در برابر «مؤمن»؟!

بنا بر تصریح موسوی خمینی، حق و انصاف آن است که این نوع روایات از جنس روایات واردشده در زمینه فقه نیست؛ و خلط بین این دو زمینه، بحرانی را به چنین اشتباهی انداخته است. بنابراین، صاحب *وسائل الشیعه* این روایات را در باب نجاسات نیاورده، زیرا این نوع از روایات در مسائل فقهی مفید فایده نیستند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۳/۴۳۴ - ۴۳۵). علاوه بر این، روایات فراوانی داریم که بر روایات گذشته حاکم‌اند و

برتری اعتباری دارند و شکی باقی نمی‌گذارند که اطلاق لفظ «کافر» بر مخالفان نه تنها بر کفر فقهی دلالت ندارد، بلکه با توجه به برخی روایات می‌توان مخالف را طاهر دانست؛ مانند موثقه سماعه از امام صادق (ع) که شخصی پرسید: از ایمان و اسلام برایم بگویید؛ آیا این دو با یکدیگر تفاوت دارند؟ امام صادق (ع) فرمودند: «ایمان با اسلام نسبت اشتراک دارد اما اسلام با ایمان چنین نیست». پرسش‌کننده توضیح بیشتری خواست. امام صادق (ع) فرمودند: «اسلام همان شهادت به یگانگی خداوند و پذیرش پیامبری محمد (ص) است و با حصول آن، خون‌ها محترم و اموری مانند نکاح و ارث جاری می‌گردد و گروهی از مردم چنین‌اند» (کلینی، ۱۳۶۲: ۲۵/۲). از این حدیث برای اثبات این موضوع استفاده می‌شود که ولایت فراتر از دایره اسلام است و در دایره ایمان تعریف می‌شود؛ لذا مخالف، که امامت حضرت علی (ع) را قبول ندارد، مسلمان هست اما مؤمن نیست؛ چون امام صادق (ع) اشاره کرده‌اند که شرط مسلمانی، پذیرش توحید و نبوت است.

حمران بن اعین از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمودند: «ایمان چیزی است که در قلب جای می‌گیرد و به خداوند متعال ابراز می‌شود و با عمل به دستورهای خدا و تسلیم‌بودن در برابر اوامر الهی تصدیق می‌شود و به اجرا در می‌آید. اما اسلام یعنی هر آنچه از قول و فعل ظاهر شود و مردم از هر مذهب و فرقه‌ای بر همین حال هستند و به وسیله آن، خون‌ها محترم و حفظ می‌شود و احکام میراث و نکاح جاری می‌گردد ...». حمران پرسید: آیا مؤمن بر مسلمان از جهت فضایل، احکام و حدود و ... برتری دارد؟ فرمودند: «خیر؛ آن دو (مؤمن و مسلمان) در این امور یکسان‌اند، ولی مؤمن بر مسلم برتری دارد» (همان: ۲۶).

نیز روایت سفیان بن سمط که می‌گوید مردی از امام صادق (ع) درباره تفاوت بین اسلام و ایمان پرسید. امام صادق (ع) جوابی نداد. بار دیگر پرسید و امام (ع) جوابی نداد. پس در راه به یکدیگر رسیدند و مرد در حال کوچ کردن بود و گویا به سفری می‌رفت. امام (ع) از او پرسید: «گویا سفری در پیش داری؟». گفت: آری. امام (ع) فرمود: «به منزل ما بیا». مرد که به خانه امام (ع) رفت، از فرق بین ایمان و اسلام پرسید. امام (ع) فرمود: «اسلام همان ظاهری است که مردم بر آنند: شهادت به وحدانیت خدا، نبوت پیامبر (ص)، نماز، زکات، حج و روزه ماه مبارک رمضان؛ اسلام این است. اما

ایمان، معرفت این اموری است که مسلمان باید از آنها آگاه باشد و چنانچه شخص، معرفت ظاهری اسلام را داشت اما به این امور معرفت پیدا نکرده بود، مسلمان است اما گمراه» (همان: ۲۴).

روایات بسیار دیگری نیز با این مضمون (همان: ۲۴-۲۸)^{۱۳} وجود دارد که بعضاً به سبب حاکمیت اعتباری آنها با برخی از روایاتی که بحرانی عرضه کرده است تعارض دارد. همچنین، روایات بسیاری وجود دارد در باب استفاده از مایعات و جامداتی که یقین داریم با دست مخالفان تماس یافته است. مثلاً روغن، ماست و آب انگوری که دوسوم آن رفته باشد و نیز پنیر، پوست، گوشت و ...؛ روایاتی که از حد تواتر می‌گذرد (حکیم، ۱۴۱۶: ۳۹۵/۱). این روایات ناظر به کفر فقهی نیست، چون بر حسب ارتکاز متشرعه، تقابل کفر و اسلام مانند تقابل ملکه و عدم ملکه است؛ در حالی که ماهیت اسلام چیزی نیست جز شهادت به وحدانیت خدا، تصدیق نبوت و اعتقاد به معاد. مؤلفه دیگری در اسلام شرط نیست، خواه شخص، ولایت داشته باشد یا نداشته باشد؛ زیرا امامت از اصول مذهب به شمار می‌آید نه از اصول دین (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۴۳۵/۳-۴۳۸)؛ یعنی امامت مانند نبوت نیست که ضرورتی دینی باشد و منکر آن کافر قلمداد شود (انصاری، ۱۴۱۵: ۱۲۵/۵).

اهل سنت، به گواهی تمام فرقه‌ها، مسلمان به شمار می‌آیند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۱۶۱/۴)^{۱۴} و انکار اسلام آنان، انکار امری آشکار نزد تمام پیروان این فرق است. آنچه در روایات از کافر بودن مخالفان آمده، در حقیقت، کفر نیست و مراد، جاری نکردن احکام ظاهری اسلام است؛ زیرا علاوه بر بطلان این دیدگاه، به دلیل ناسازگاری با روایات مستفیضه و حتی متواتر پیشین که واضح و روشن‌اند، معاشرت شیعیان با مخالفان از همان عصر ائمه (ع) تا به امروز انکارشدنی نیست و نمی‌توان عنوان «تقیه» بر آن گذاشت. پس لازم می‌آید در این روایات کفر مخالفان و تنزیل آنان از حد اسلام را یا ناظر به مسائل غیرظاهری مانند ثواب روز قیامت تفسیر کنیم که روایت صیرفی بدان تصریح دارد، یا این تنزیل را در مراتب پایین‌تر قائل شویم؛ مراتبی که با احکام ظاهری ارتباط ندارند (موسوی خمینی، ۱۴۲۱: ۴۳۵/۳-۴۳۸).

قاسم صیرفی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرموده است: «جان به وسیله اسلام محترم شده و حفظ می‌شود و به وسیله آن، امانات ادا می‌شود و نکاح

حلال می‌گردد. اما ایمان ثواب و پاداش دارد» (کلینی، ۱۳۶۲: ۲/۲۴).^{۱۵} منظور حضرت از «تؤدی به الامانة» چیست؟ مگر نه اینکه امانت را باید به غیرمسلمانان نیز برگرداند، پس تأکید امام (ع) به چه دلیل است؟ احتمال دارد نوعی تأکید به مسلمانان باشد؛ چون ادای امانت در حق همه باید رعایت شود، ولی در حق مسلمان حتماً باید رعایت شود. این خود نشان از آن دارد که امام (ع) مخالف را در زمره مسلمانان در نظر گرفته است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۴/۱۶۱).

نتیجه

بحرانی با تمسک به برخی روایات، کفر فقهی مخالف را اثبات می‌کند. ائمه در همه این روایات، مخالفان امامت حضرت علی (ع) را کافر خطاب کرده‌اند. لفظ «کفر» به‌کاررفته در این روایات موجب شد بحرانی، مخالف را کافر فقهی و نجس بداند. در بررسی روایت‌های مذکور مشخص شد که سند برخی از آنها ضعیف است؛ ولی هیچ کدام از روایت‌ها از لحاظ دلالتی بر موضوع مد نظر بحرانی، یعنی کفر فقهی مخالف، دلالت نمی‌کند. در تمام این روایات، الفاظ «کفر» و «کافر» در مقابل «مؤمن» و «ایمان» آمده است که این خود نشان می‌دهد ائمه، کفر فقهی مخالف را در نظر نداشته‌اند. اگر امام قصد داشت مخالف را کافر و نجس معرفی کند، از مشتقات اسلام به جای ایمان استفاده می‌کرد. اگر مخالف در عصر ائمه، کافر فقهی بود، حتماً ائمه تدابیر مهمی برای تفکیک شیعیان از اهل سنت می‌اندیشیدند؛ در حالی که نه تنها چنین نشده، بلکه همه مخالفان همانند دیگر مسلمانان در کنار شیعیان زیسته‌اند و از ذبیحه‌های همدیگر تناول کرده‌اند و از بازار مشترک بهره برده‌اند. در زمان حج، که شیعیان تعاملات نزدیکی با مخالفان داشتند، چگونه عمل می‌کردند؟ تا به حال جایی دیده نشده که شیعیان از مخالفان پرهیز کنند؛ در حالی که همه چیز به دست آنها است. سیره ائمه (ع) و اصحاب ائمه این بوده است که با مخالفان تعامل داشته باشند و با هم غذا بخورند و هم مجلس شوند. در این موقعیت‌ها، مجال تقیه وجود نداشت که بخواهیم مسئله را، بنا بر احتمال برخی از علما، از باب تقیه توجیه کنیم. بنا بر اعتقاد امامیه، هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند، مسلمان است و این را اهل سنت انجام داده‌اند. ضمناً اسلام مخالف، در میان علمای امامیه، به‌ویژه علمای معاصر، شهرت دارد.

بنابراین، روایاتی که بحرانی برای کفر فقهی مخالف به آن استناد کرده، از لحاظ سندی و محتوایی خدشه‌پذیر است و از آنها کفر فقهی مخالف مذهبی فهمیده نمی‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. منظور از مخالف در این مقاله، مخالف مذهبی، یعنی اهل سنت، است.
۲. «همانا خداوند باری تعالی، علی (ع) را مانند پرچمی در بین خلق قرار داده است؛ پس هر کس وی را شناخت مؤمن و هر کس وی را منکر شود کافر است و هر کس او را از سر جهالت نشناسد، گمراه خواهد بود».
۳. «علی (ع) دری است از درهای بهشت؛ هر کس از آن وارد شود مؤمن و هر کس از آن بیرون رود کافر است و کسی که نه به آن وارد و نه از آن بیرون شود، در گروه کسانی خواهد بود که خداوند برای آنان تصمیم می‌گیرد».
۴. «المفهوم من الأخبار المستفیضة هو کفر المخالف الغير المستضعف و نضبه و نجاسته».
۵. «هر کس ما را بشناسد مؤمن و هر کس منکر ما شود کافر است و کسی که نه ما را بشناسد و نه منکر شود گمراه خواهد بود؛ تا زمانی که از اطاعتی که خداوند مقرر ساخته، راه هدایت را در پیش گیرد؛ و اگر بر همان گمراهی بمیرد، خداوند برای وی تصمیم خواهد گرفت».
۶. «همانا خداوند علی (ع) را مانند پرچمی در بین مردمان قرار داده است؛ پس هر کس از وی تبعیت کند، مؤمن و هر کس وی را منکر شود کافر و هر کس در امر وی شک کند، مشرک خواهد بود».
۷. «چنین افرادی زمانی مستحق عذاب خواهند بود که پیامبری از جنس خودشان آنان را هدایت کند».
۸. «علی (ع) باب هدایت است؛ هر کس وی را شناخت مؤمن و هر کس با وی مخالفت کند کافر و هر کس منکر وی شود به آتش جهنم وارد خواهد شد».
۹. «هر کس به آن علم و دانشی که پیغمبر خدا نزد حضرت علی ابن ابی طالب (ع) نهاده معتقد باشد، مؤمن است و کسی که منکر آن باشد، کافر خواهد بود».
۱۰. «امام، علمی است بین خداوند و مردمان؛ پس هر کس وی را بشناسد مؤمن و هر کس او را انکار کند کافر است».
۱۱. «ای خذیفه، حجت خداوند بر شما بعد از من علی ابن ابی طالب (ع) است. کفر به او کفر به خداوند متعال است و شرک به او شرک به خداوند متعال و شک به او، شک به خداوند متعال. هر کس از او رو گرداند از خداوند متعال رو گردانده و هر کس او را انکار کند خداوند متعال را انکار کرده و هر کس به وی ایمان بیاورد به خداوند متعال ایمان آورده است؛ زیرا وی برادر رسول خدا (ص) و وصی و امام امت او است. پیامبر (ص) مولای آنان است و ریسمان محکم خداوند و دست‌آویز مستحکمی که هرگز از جا کنده نخواهد شد».
۱۲. «خداوند ایمان و کفر آنان را از طریق دوستی‌شان با ما شناخته است؛ آن روزی که در عالم ذر از آنان میثاق گرفت».

۱۳. باب ۱۴ موسوم به «بَابُ أَنْ الْإِسْلَامَ يَحْقَنُ بِهِ الدَّمُ وَ أَنَّ الثَّوَابَ عَلَى الْإِيمَانِ» و باب ۱۵ موسوم به «بَابُ أَنْ الْإِيمَانَ يَشْرِكُ الْإِسْلَامَ، وَالْإِسْلَامَ لَا يَشْرِكُ الْإِيمَانَ».

۱۴. روایت سفیان بن السمط به صراحت می گوید مخالفان، مسلمانانند؛ پس احکام اسلام همچون مناکح، مذابح و طهارت بر آنها جاری است.

۱۵. قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: الإسلام يحقن به الدم و تؤدى به الأمانة و تستحل به الفروج والثواب على الايمان.

منابع

قرآن کریم.

ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۳۹۵). کمال‌الدین و تمام النعمة، تهران: انتشارات اسلامیه.
ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۰۶). ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم: دار الشریف الرضی.

ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۷). الامالی، تهران: مؤسسه بعثت.

اراکي، محمدعلی (۱۴۱۳). کتاب الطهارة، قم: مؤسسه در راه حق.

انصاری، مرتضی (۱۴۱۵). کتاب الطهارة، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

بحرانی، یوسف (۱۴۰۵). الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

برقی، احمد بن محمد (۱۳۷۰). المحاسن، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا). وسائل الشیعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

حکیم، سید محسن (۱۴۱۶). مستمسک العروة الوثقی، قم: دار التفسیر.

خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸). التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم: لطفی.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (۱۴۲۶). مفردات الفاظ القرآن الکریم، تحقیق: صفوان عدنان

داوودی، قم: انتشارات ذوی القربی.

صافی گلپایگانی، علی (۱۴۲۷). ذخیره العقبی فی شرح العروة الوثقی، قم: گنج عرفان.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۵). تفسیر مجمع البیان، لبنان: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲). الکافی، تهران: انتشارات اسلامی.

گلپایگانی، محمدرضا (۱۴۱۳). نتایج الأفكار فی نجاسة الکفار، قم: دار القرآن الکریم.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴). کتاب النکاح، قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)

موسوی خمینی، روح‌الله (۱۴۲۱). کتاب الطهارة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی.